

۱.

اسم برندهای نوشیدنی‌های الکلی توی کتاب بدین شکل معادل‌سازی شدن:

ویسکی = نوشیدنی/الکل اسکاتلندی

ودکا = نوشیدنی/الکل روسی

شامپاین/کنیاک = نوشیدنی/الکل فرانسوی

۲.

فحش‌های رکیک توی رمان یه کوچولو رقیق‌سازی شدن: مثلاً S\*\*\* کثافت، A\*\* باسن و F\*\*\* کوفتی و لعنتی ترجمه شده. ولی خب هیچ فحشی توی ترجمه حذف نشده و فقط در صورت لزوم یه فحش رقیق‌تر جاش گذاشته شده.

۳.

توی سه جا از رمان واژه‌ی «فاحشه‌خانه‌ها» با «خانه‌های بدنام» جایگزین شده. ولی خود واژه‌ی «فاحشه» دست نخورده.

۴.

رقیق‌سازی توی صفحه‌ی ۱۱۳:

جمله‌ی رقیق‌سازی شده:

ردریک در حالی که او را برانداز می‌کرد گفت: «بهت زنگ می‌زنم.» سپس نزد او رفت، خم شد و **دستش** را بوسید.

جمله‌ی اصلی:

ردریک در حالی که او را برانداز می‌کرد گفت: «بهت زنگ می‌زنم.» سپس نزد او رفت، خم شد و **چاک سینه‌اش** را بوسید.

۵. رقیق‌سازی و حذفیات توی صفحه‌ی ۱۳۰ و ۱۳۱:

جملات رقیق‌سازی شده و حذف شده:

پادری‌ای بزرگ و قرمز وسط حیاط پهن شده بود: **دینا بوربریج با لیوانی در دست روی آن شاهانه لمیده بود.** کتابی با جلدی رنگارنگ جایی آن گوشه افتاده بود و آنجا، زیر سایه‌ی بوته‌ها، سطلی فلزی حاوی یخ قرار داشت که سر نازک یک بطری از آن بیرون زده بود.

دینا لیوانش را با حالت خوشامدگویی تکان داد و گفت: «رد، چطوری؟ اون پیرمرد کجاست؟ دوباره گیر افتاده؟»

ردریک به او نزدیک شد، کیفش را پشت سرش گذاشت و از بالا او را تحسین کرد. بله، فرزندانی که بوربریج در ناحیه آرزویشان کرده بود، واقعاً باشکوه بودند. پوست او مثل ابریشم بود و گویی انحنای بدنش را یک مجسمه‌ساز حرفه‌ای تراش داده بود. او کاملاً بی‌نقص بود؛ **یک جوان بیست‌ساله‌ی پنجاه‌وپنج کیلویی که حتی یک گرم هم اضافه‌وزن نداشت.** آن چشم‌های زمردین که از درون می‌درخشیدند، لب‌های مرطوب و درشت، دندان‌های مرتب و سفید و موهای کاملاً سیاهی که زیر نور خورشید می‌درخشیدند و با بی‌نظمی اغواگرانه‌ای به یک طرف جمع شده بودند... ردریک بالای سرش ایستاده و به‌طور مشخصی **به او خیره شده بود.** دینا هم که لبخندی آگاهانه بر لب داشت، لیوانش را به لب‌هایش نزدیک کرد و جرعه‌ای از آن نوشید.

او لب‌هایش را پاک کرد و گفت: «تو هم می‌خوای؟» **به اندازه‌ی کافی منتظر ماند تا ردریک روی مفهوم سؤال دوپهلویش فکر کند و سپس لیوانی به او تعارف کرد.**

ردریک رویش را برگرداند، به دور و برش نگاهی انداخت و پس از پیدا کردن یک صندلی راحتی زیر سایه، روی آن نشست، پاهایش را دراز کرد و گفت: «بوربریج توی بیمارستانه. دارن پاهاش رو قطع می‌کنن.»

## جملات اصلی:

پادری‌ای بزرگ و قرمز وسط حیاط پهن شده بود: **روی آن دینا بوربریج نشسته بود که لیوانی در دست داشت و با لباس شنایی نازک شاهانه لمیده بود.** کتابی با جلدی رنگارنگ جایی آن گوشه افتاده بود و آنجا، زیر سایه‌ی بوته‌ها، سطلی فلزی حاوی یخ قرار داشت که سر نازک یک بطری از آن بیرون زده بود.

دینا لیوانش را با حالت خوشامدگویی تکان داد و گفت: «رد، چطوری؟ اون پیرمرد کجاست؟ دوباره گیر افتاده؟»

ردریک به او نزدیک شد، کیفش را پشت سرش گذاشت و از بالا او را تحسین کرد. بله، فرزندانی که بوربریج در ناحیه آرزویشان کرده بود، واقعاً باشکوه بودند. پوست او مثل ابریشم بود و گویی انحنای بدن **شبهوت‌انگیزش** را یک مجسمه‌ساز حرفه‌ای تراش داده بود. او کاملاً بی‌نقص بود؛ **حتی یک گرم هم اضافه‌وزن نداشت.** پنجاه و پنج کیلوگرم گوشت لذیذ بیست‌ساله. آن چشم‌های زمردین که از درون می‌درخشیدند، لب‌های مرطوب و درشت، دندان‌های مرتب و سفید و موهای کاملاً سیاهی که زیر نور خورشید می‌درخشیدند و با بی‌نظمی اغواگرانه‌ای روی یک شانه جمع شده بودند... **نور خورشید چون آب روی بدنش جاری بود و از شانه به شکم و از شکم به ران‌هایش می‌رفت و بین سینه‌های تقریباً برهنه‌اش سایه می‌انداخت.** ردریک بالای سرش ایستاده بود و به‌طور مشخصی **به او هیزی می‌کرد.** دینا هم که لبخندی آگاهانه بر لب داشت، لیوانش را به لب‌هایش نزدیک کرد و جرعه‌ای از آن نوشید.

او لب‌هایش را لیسید و گفت: «تو هم می‌خوای؟» **به اندازه‌ی کافی منتظر ماند تا ردریک حض سؤال دوپهلویش را ببرد و سپس لیوانی به او تعارف کرد.**

ردریک رویش را برگرداند، به دور و برش نگاهی انداخت و پس از پیدا کردن یک صندلی راحتی زیر سایه، روی آن نشست، پاهایش را دراز کرد و گفت: «بوربریج توی بیمارستانه. دارن پاهاش رو قطع می‌کنن.»

.۶

رقیق‌سازی توی صفحه‌ی ۱۹۵:

واژه‌ی «دوست‌دختر» تبدیل شده به دلیند.

.۷

رقیق‌سازی توی صفحه‌ی ۲۰۷:

عبارت رقیق‌سازی شده:

به تمام دفعاتی که **با او بود...**

عبارت اصلی:

به تمام دفعاتی که **با او خوابیده بود...**